

روایت یک استحاله

پدرام پذیره - لوکاچ در ابتدای «نظریه‌ی رمان» افسوس دورانی را می‌خورد که راهش با نور ستارگان روشن می‌شد؛ اما ما اکنون افسوس دورانی را می‌خوریم بس نزدیک‌تر؛ دورانی که راهمان را «صحبت کردن» روشن می‌ساخت. از پویایی شورانگیز فضای دانشگاه در پیشاهشتاد و هشت، و رخوت حزن‌آلود در پساهشتاد و هشت همگی بسیار شنیده‌ایم. اما در حال حاضر، در دانشکده‌ی علوم اجتماعی، تاریخ دیگری وجود دارد که نیاز به تقسیم‌بندی قبل و بعد دارد؛ آذر ماه سال نود و سه. رعشه‌ای از بدنی بی‌جان، در مرداب وضع موجود، روزنه‌ی امیدی باز کرد. اهمیت مسأله نه در اعتراض به لغو جلسه‌ای بود و نه در لزوم «نقد گروه‌های آموزشی»، بلکه این رعشه چیزی را به‌وجود آورد که لازمه‌ی هر عمل مشترکی در بدنه‌ی دانشجویی است؛ صحبت کردن. از آن روزهایی که پیشنهاد بلند صحبت کردن در بوفه و شکل‌گیری بحث، مطرح شد بیش از دو سال گذشته‌است؛ اما حال در کجا ایستاده‌ایم؟ از سال ۹۲ با گسترش شبکه‌های اجتماعی در میان دانشجویان علوم اجتماعی، مدخلی برای بحث‌های دانشکده‌ای باز شد. فیس‌بوک نقطه شروعی بود و مباحثی عام و کمتر حساسیت‌برانگیز به میان کشیده شد اما روندی را نیز به همراه آورد. این روند عرصه‌ای نیست که مختص فضای مجازی باشد، اما جولانگاه مناسبی برای آن محسوب می‌شود. حباب امنی که این فضا برای افراد بوجود می‌آورد، بهانه‌ای برای ورود هر فرد به هر بحثی را فراهم کرد. بودند بسیاری که در جمع خاموشی اختیار می‌کردند، اما حال می‌توانستند در فضایی عمومی اعلام موضع کنند و البته راهی بس آسان برگزیدند. بگذارید برای فهم این روند مثالی زنیم: فرد «الف» بر سر موضوع «ب» با شما توافق نظر دارد و پستی می‌گذارد؛ شما می‌دانید فرد «ج» که با آن موضوع

چگونه می‌توان «امنیت» را بهانه نصب دوربین کرد؟



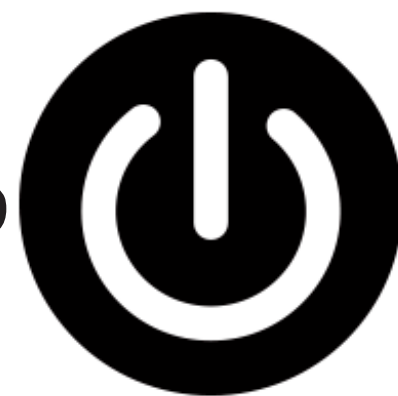
محمد صادقی و لیلا حسین‌زاده - امروز در دانشکده‌ی علوم اجتماعی برخی چنان از دوربین و مزایای آن صحبت می‌کنند که گویا استفاده از دوربین در دانشگاه‌های ایران هیچ پیشینه‌ای ندارد و برای اولین بار است که دوربین قدم به فضای دانشگاه می‌گذارد. دوربین برای اولین بار در دهه ۸۰ به صورت گسترده در دانشگاه مورد استفاده قرار گرفت. استدلال مسئولان آن زمان این بود که دوربین قرار است دانشجویان را در مقابل «غیر دانشگاهیان» و خطرات آن‌ها حفاظت کند؛ دوربین‌هایی که در محل های تجمع احتمالی دانشجویان و محل‌های عبور و مرور آنان نصب گردید. طولی نکشید که دوربین کارکرد اصلی‌اش را نشان داد. کمیته‌های انضباطی با استناد به تصاویر دوربین‌هایی که بنا بود «امنیت» دانشجویان را تأمین کنند، به راه افتاد. برای شناخت تاریخ دوربین و آگاهی از کارکرد اصلی‌اش نیازی نیست آرشیو نشریات دانشجویی دهه‌ی هشتاد را مرور کنیم یا تحقیق تاریخی مفصلی انجام دهیم؛ یک راه ساده: از ورودی های ۸۷ و ۸۸ دانشکده‌ی هنرهای زیبا بخواهیم فضایی که در آن زیست کردند را برای‌مان شرح دهند، فضایی که تمام ادعاهای برخی افراد مبنی بر «نیت خیر» نصب‌کنندگان دوربین و حامیان‌شان را در یک لحظه دود خواهد کرد و به هوا

که بیشتر به فضای امنیتی نزدیک است تا به فضای آکادمیک، تحت کنترل است تا مبدا گام‌هایی در تقابل با گام‌های قدرت بردارد. چیزی که کاملاً بدیهی و واضح است این است که نصب دوربین‌های کنترل‌کننده و اقداماتی از این قبیل در فضاهای عمومی دانشکده، اعم از راهروها، سایت، درب‌های ورودی، کلاس‌ها، و اتاق تشکّل‌ها و... مصداق بارز امنیتی کردن فضا است که زیست دانشکده‌ی علوم اجتماعی را به خطر انداخته است.

فقط در داخل دانشکده خلاصه نمی‌شود در خارج از دانشکده هم بسیاری از دانشجویان به خصوص دانشجویان دختر خوابگاهی فشار امنیتی بیشتری احساس می‌کنند. کار به جایی رسیده‌است که دانشجو باید ساعت ورود و خروج خود به خوابگاه را که محل زندگی دانشجو می‌باشد، دلخواه مسئولین تنظیم کند. آری روز به روز عرصه برای دانشجو تنگ‌تر می‌شود، دانشجویی که هم در خوابگاه که تحت تدابیر امنیتی است و هم در دانشکده‌ای

برخی از مصوّبات، حضور یافته بودند که در نهایت توسط نیروهای انتظامی مورد سرکوب قرار گرفتند. در هر سال همواره برخی از دانشجویان بدون این که دلیل قانع‌کننده‌ای از مسئولین محترم کمیته‌ی انضباطی بشنوند به این نهاد احضار می‌شوند. برخوردهای امنیتی در دانشگاه در برخی موارد به گونه‌ای تشدید می‌یابد که حتی در بعضی موارد خود ریاست دانشگاه نیز از مسأله بی‌خبر می‌شود و بسیاری از همایش‌ها به طور کاملاً ناگهانی لغو می‌گردند. بر برخوردهای امنیتی با دانشجو

دوربین‌ها برای چه روشن می‌شوند؟



تجمع در محیط دانشگاه شنیده‌ایم. همین پارسال بود که ریاست دانشگاه تهران از حق دانشجویان برای برگزاری تجمّعات صنفی حمایت کرد. اما همواره حراست و کمیته‌ی انضباطی، این دوقلوهای افسانه‌ای، کدهای دیگری را دریافت و به آن‌ها عمل می‌کنند. متأسفانه سال‌هاست دانشجویان در برابر حق خواهی‌شان با مشت آهنین روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها همواره سعی کرده‌اند تا با تمام توان هسته‌های اعتراضی دانشجویان را متلاشی و محیطی آرام، شوخ و بی‌خاصیت را برای دانشگاه به ارمغان بیاورند. پارسال احضار گروهی فعالان دانشجویی دانشکده‌ی علوم اجتماعی به قصد سرکوب فضای انتقادی و حق‌خواه دانشکده با پاسخ کوبنده‌ی دانشجویان همراه شد. حضور چند ده نفری دانشجویان در کمیته‌ی انضباطی پروژه‌ی سرکوب را به چالش کشید و در نهایت با پیروزی دانشجویان غاثله پایان یافت. اگر تا دیروز حضور حراست در جمع‌های دانشجویی با واکنش و انزجار دانشجویان همراه می‌شد و کنترل جمع‌های دانشجویی به دغدغه‌ی حل‌نشدنی تبدیل شده‌بود امروز با نصب دوربین‌ها، چشمان خیره‌ی آن‌ها در

مسعود سالاری - کلیدواژه‌ی «دزدی» شروع تمام ماجراهاست. زمزمه‌هایی مبنی بر قدرت افسانه‌ای دوربین در پیگیری اموال ناپدید شده در گروه‌های مجازی و جمع‌های دانشجویی شنیده می‌شود. کسانی خواسته یا ناخواسته نهاد حراست را که به دلیل رفتارهای غیرقانونی نه چندان دورش در احضارهای تلفنی و تهدیدهای شفاهی و فشارهای غیرانسانی به دانشجویان، به حاشیه رانده شده بود به وسط گود می‌کشاند. به طور کاملاً اتفاقی ناپدید شدن اموال دانشجویان و دانشکده تشدید می‌شود. بسیار جالب است در فضایی که به دلیل بحث‌ها و پیگیری وضعیت اموال ناپدید شده، چشم‌ها هوشیارتر و گوش‌ها تیزتر شده‌اند، دزدی‌ها افزایش می‌یابند و بحث دوربین داغ‌تر می‌شود! در نهایت هم پروژه جایابی دوربین‌های حراست کلید می‌خورد. حالا بیایید خارج از روایت حراستی و امنیتی که دوربین را وسیله‌ای رهایی بخش معرفی می‌کند و همچون تبلیغات زرد رسانه‌ای آن را با شیرین‌ترین تصویرها همراه می‌کند به اصل مطلب برسیم. همه‌ی ما در مورد حق انتقاد و اعتراض و

دوربین و امنیت

محمد حسنی - مدّتی است که از شروع ترم جدید گذشته و اتفاقاتی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی - که به دلیل برخی عوامل فضای متفاوتی با دانشکده‌های دیگر دارد- رخ داده‌است که تبدیل به بهانه‌ای برای سرکوب و خنثی‌کردن جنبش و بدنه‌ی دانشجویی شده. دزدی‌هایی که در چند وقت اخیر از اموال دانشکده و دانشجویان شده‌است (که البته ممکن است کاملاً ساختگی باشند)، دستاویز خوبی برای مسئولین بالادستی شده تا از طریق آن بر سرکوب دانشجویان چنگ بزنند و به بهانه‌ی ایجاد امنیت برای دانشجو و فضای دانشجویی، به راحتی بتوانند با دانشجو برخورد امنیتی کنند و حتی در بسیاری موارد موجبات اخراج دانشجو را فراهم آورند. اتفاقاتی که در دانشکده رخ داده، موجب این شده‌است که عده‌ای فرصت طلب به این نتیجه برسند که باید در تمام فضاها و نقاط مختلف دانشکده و حتی در داخل انجمن‌ها نیز دوربین نصب بشود. عده‌ای که حتی می‌دانند به جای پیدا کردن دزد باید عواملی را که موجب این شده‌است که فرد به دزدی روی بیاورد تغییرداد و ریشه‌کن کرد و این نکته را نیز می‌دانند که دوربین کنترل‌کننده، دزد را هم پیدا نمی‌کند بلکه فقط دانشجو را سرکوب می‌کند و کاربرد دیگری ندارد.

دانشگاه همانند یک جامعه، تشکیل شده از افرادی است که هر یک جزو طبقه‌ای می‌باشند و بعضاً ممکن است هم‌سو و هم‌جهت با منافع صاحبان قدرت پیش نروند و در برابر امواج قدرت بایستند و امواج را سرنگون کنند. عده‌ای فکر می‌کنند که دانشگاه محلی است برای فراگرفتن علم و دانش، افزایش تحصیلات، رسیدن به خواسته‌ها و محلی برای آزادی اندیشه و بیان است در حالی که دانشگاه صرفاً تبدیل به نهاده‌ی شده که قصد سیطره و ایجاد کنترل بر فضای دانشجویی را دارد که این امر موجب امنیتی شدن هر چه بیشتر فضای دانشجویی شده‌است. در طول سال‌های اخیر دانشجویان بسیاری به کمیته‌ی انضباطی احضار و اخراج شده‌اند و همواره با داشجو برخوردهای امنیتی مختلفی به اشکال مختلف صورت گرفته‌است. یک نمونه‌ی آن که در همین چند ماه گذشته رخ داده‌است، برخورد با دانشجویانی است که در سازمان امور دانشجویان برای اعلام مخالفت خود با

مخالف است و می‌تواند آن پست را ببیند؛ برای اینکه موضع خود را اعلام کنید، به پست‌های فرد «ج» راجع به موضوع «ب» می‌روید و قسمتی از آن را که بتوان کلیدواژه نامید، انتخاب می‌کنید؛ از آن کلیدواژه و مقداری قریحه‌ی طعنازی خود استفاده می‌کنید و آن را برای فرد «الف» به همراه ایموجی خنده کامنت می‌گذارید. شما برای این «تیکه» بازخواست نمی‌شوید چون مستقیم از فرد «ج» نام نبردید و همچنین فرد «ج» نیز جزای مخالفتش را خواهد دید؛ دلپذیرتر آنکه تأیید و خنده‌ی همفکران را نیز برمی‌انگیزید.

حال بازگردیم به آذر ماه نود و سه و فضایی که آن واقعه به وجود آورد. در وهله‌ی اول برای ورود به بحث نیاز است از هر گونه تقدّس‌زایی اجتناب بورزیم؛ اما به نظر نگارنده آن چیزی که خردک شرری از مقاومت علیه

وضع موجود را پروراند، به‌راستی در برابر این فضای کنونی مقدّس بود. بحث‌هایی که در اکثر مواقع به جنجال کشیده می‌شد، اما حداقل از عنصر گفت‌وگویی برخوردار بود که این روزها خلاء آن به جد احساس می‌شود. به تعداد افراد، نقطه نظر وجود داشت، اما گفت‌وگو امکان نقد را بوجود می‌آورد. خلل‌های موجود در بحث‌های بوفه همان موقع نیز احساس می‌شد اما حداقل، چیزی بود که نقد شود و جمعی بود که نقد کند. قرار بود بحث‌های بوفه، خود را درون خود بازتولید کند و به اعتلای آن انجامد، اما حال نه تنها از یاد رفت بلکه فضای مجازی بر آن سیطره انداخت. ماقبل آذر ۹۳، نشریات علوم اجتماعی، افسوس نبود حوزه‌ی عمومی را می‌خوردند و بعد از آن، بحث‌های بوفه را روزنه‌ای از آن حوزه می‌دانستند؛ اما حال تمام آن روزنه‌ها گرفته شدند. حال اوهامی به شکل گروه تلگرامی دانشجویان می‌خواهد نقش حوزه عمومی را بازی کند و فضای گفت‌وگو را بوجود بیاورد. این گروه‌های تلگرامی تیپ‌هایی خلق کردند که به سرعت رو به تکثیراند و افکارشان نیز قابلیت مقبولیت به‌دست آوردن را دارا است. در جهان آنان همه چیز قابلیت تبدیل به امری خُرد دارد. هیچ

امنیتی کردن علوم اجتماعی



سارق وسایل شما نیست؛ بلکه زیر ضرب قرار دادن دانشجویان بنا بر هر دلیل واهی است تا مدرکی باشد در دست آن بالایی‌ها که هر موقع خواستند بتوانند دانشجو را به خاطر هر عملی که انجام می‌دهند بازخواست، تعلیق و یا اخراج کنند. برای مثال، تجربه‌ی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران: برای همه‌ی ما واضح است که از زمانی که دوربین در دانشکده‌ی هنر گذاشته شده‌است، دانشجویها برای انجام دادن کوچکترین کار های خود زیر نگاه‌های شدید امنیتی هستند و حتی کوچک‌ترین فضاهای عمومی دانشکده‌شان را هم از دست داده‌اند. حال اگر هنوز متوجّه نشدید، بهتر است یک‌بار به پردیس هنرهای زیبا سر بزنید تا خوب متوجه شوید که هم اکنون فضای این دانشکده در چه وضعیتی قراردارد و تا چه اندازه سرد و بی‌روح شده‌است. نمونه‌ی دیگر از دانشگاه صنعتی ارومیه را برایتان می‌آورم که به دلایل واهی، و به کمک دوربین، چند دختر و پسر را به کمیته‌ی انضباطی کشاندند و با این کار، دانشجویان حتی از سلام کردن به دوستان‌شان هم به لطف امنیتی شدن و زیر سیطره قرارگرفتن دانشگاه توسط دوربین‌ها ترس دارند. مسئله‌ی دوربین‌ها در محیط‌های دانشگاهی تاریخچه‌ای جالب دارد؛ هر وقت ابزارهای امنیتی چون دوربین ... وارد دانشگاه یا دانشکده‌ای شده‌اند، فضای آن را به سمت انزوا و رخوت کشانده‌اند، و حال و هوای فعال و پرجنب‌وجوش دانشجویی را به محاق برده‌اند. روی دیگر سکه این است که دانشجویان موافق دوربین، فقط در پی این هستند که هر طور شده پای دوربین را به این دانشکده بازکنند. از نامه نوشتن به ریاست گرفته تا کارهای دیگر. اما آن‌ها به این فکر نکرده‌اند که با این اقدام، ستنی که در این دانشکده سال‌هاست با سخت‌ترین فشارها حفظ شده و دانشجویان جلوی

امنیتی شدن دانشکده را در دوره‌های مختلف، زیر سخت‌ترین فشارها گرفته‌اند بر باد می‌دهند. این اقدام، دانشکده‌ی علوم اجتماعی را که تنها دانشکده‌ی نسبتاً فعال است، مانند اکثر دانشکده‌های دیگر به انزوا و رخوت می‌کشاند. و این حداقل فضای باقی‌مانده‌ی دانشجویی کشور را هم که در آن روحی وجود دارد به سوی نابودی سوق می‌دهد. در این‌جا باید این مسئله را هم مطرح کرد؛ ما در دانشکده‌ای هستیم -از نامش مشخص است: دانشکده‌ی علوم اجتماعی- که در آن ادّعای فهم معضلات و مشکلات جامعه را می‌کنیم و هر کدام از ما خود را نیم‌چه پژوهشگری می‌دانیم که کمی درباره‌ی به‌وجود آمدن یک معضل اجتماعی همچون دزدی و دیگر آسیب‌های می‌دانیم؛ آیا راهکار برطرف‌کردن و ریشه‌کن‌کردن این موضوع، دوربین گذاشتن و نابودکردن فضای دانشجویی موجود و در وهله‌ی دوم، طردکردن فرد مورد نظر که دزد نامیده می‌شود می‌باشد؟ آیا معضلی چون دزدی با امنیتی کردن دانشکده حل می‌شود؟ یعنی ما تا چه اندازه باید خود را به نادانی بزیم و مثل کبک سر خود را زیر برف کنیم و واقعیت‌های موجود را نبینیم؟ آیا دلیل اصلی این معضلات اجتماعی را واقعا هنوز متوجّه نشده‌اید؟ نباید ما کمی واقع‌بین‌تر باشیم و ریشه‌ی این مشکلات یعنی ساختار موجود را زیر سؤال ببریم؟ ساختار و سیستمی که هدف و شعارش در گذشته چه بوده و اکنون به کجا رسیده است؛ سیستمی که در محیط دانشگاهی‌اش، دانشجویان و غیر دانشجویان را از سر ناچاری و بدبختی به دزدی وادار کرده‌است. به‌جای دنبال دزدگشتن و امنیتی‌کردن محیط‌های دانشگاهی، چه خوب می‌شد اگر به ریشه‌ی این مشکل دقت می‌کردیم.